دیگرسو

بابک حیدری

یله بر نازکای امواج

سیراف

پاهـای خسـته از پاپوش‌هـا را به امـواج باطراوت و زیبـای خلیج فارس سپردن در حالی که آفتاب بی‌وقفه در تلاش است تا گرمای خود را بر وجود آدمی تحمیل کند فرصتی اسـت که تجربه‌اش شعف‌انگیز است و خاطره‌ساز، چنـدان که گـپ و گفتی هر چند کوتـاه اما مفید با دوسـتان خوش‌لهجه و باصفای بوشـهری که شبی را میهمان منزل یکی از آشنایان بودند، کافی بود تا ذهن و دلم یکنوا شده در پیچ در پیچ انبار حافظه به سراغ خاطرات خوش و غروربرانگیز سـیاحت در جنوب کشـور برود و به مرور دگربار آنها بنشـیند و حال که دل هوای گشـت و گذار در این خطه پررمز و راز را دارد شـما نیز افتخار همراهی دهید که سفر با هم سفر خوش‌تر است.

بی‌گمان شـما نیز با من هم‌داسـتان هسـتید که این چند سـطر را شاید توان نمایاندن حتی نام و نشـان دیدنی‌ها و زیبایی‌های جنوب نیسـت و جبر فضای محدود این سـتون ما را از سیاحتی تام و تمام بازمی‌دارد، اما آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر عافیت باید چشید و ما نیز چنین خواهیم کرد.

با اینکه نام اسـتان بوشـهر و برخی از شـهرهای این استان زیبا به گوش بسـیاری از سفردوسـتان آشناست، اما ای دریغ، کمتر کسی را می‌توان یافت که از جاذبه‌های گردشـگری و امکانات بالقوه این استان برای مبدل شدن به یکی از پربارترین اماکن پذیرای جهانگردان به قدر کفایت باخبر باشد. تا نامی از اسـتان‌ها و شهرهای جنوب کشور برده می‌شـود بلافاصله تصویر چاه‌های نفتی و کشتی‌های غول‌پیکر چنان پررنگ بر ذهن‌ها نقش می‌بندد که مانع از آن می‌شود تا بتوان تصور کرد در فاصله‌ای کوتاه از سازه‌های درهم‌پیچیده و شـلوغ، لوله‌های کشیده‌شده تا خط افق و برج‌های بسیار مرتفعی که همچون اژدها از دهان خود آتش نثار آسمان می‌کنند، بندری زیبا و آرام در باریکه‌ای میـان کوه و دریا بی‌هیچ ادعایی امانتدار یکی از گوهرهای تاریخی و بی‌بدیل کشور عزیزمان باشد؛ بندری که سیراف خوانده می‌شود.

جنوب اسـتان بوشـهر، بعد از گذر از شـهر کنگان، ۴۵ کیلومتری مانده به منطقه نام‌آشـنای عسـلویه تابلوی کوچکی مسـافران را به جاده‌ای فرعی راهنمایی می‌کند. ادامه مسـیر در این جاده به بندر باسـتانی سیراف منتهی می‌شود؛ بندری که نزدیکی بسیار کوه و دریا آن را بسان باریکه‌ای گسترده در طول بدل سـاخته، خودنمایی منحصر به فرد است که در اولین لحظات ورود خودنمایی می‌کند. سـاخت منازل ساکنان بندر سیراف به جبر واقع شدن در دامنه کوه، نمایی همچون ماسـوله را در ذهن متبادر می‌سـازد.

سیراف بندری باستانی است که در وصف شکوه و رونق آن افراد بسیاری در تاریخ قلم زده‌اند که از این میان «استخری» ظاهراً اطلاعات مفصل‌تری را ارائه کرده است. وی که در سال ۳۴۶ هجری قمری می‌زیسته، در مورد این بندر می‌نویسد: سیراف با شیراز برابری می‌کند. بندری است گرمسیری و خانه‌هـای آن را از چـوب سـاج و چوب‌های دیگری که از هندوسـتان و زنگبـار می‌آوردند، بنا می‌کنند. واردات شـهر عبارت بـود از عود و عنبر و کافـور و جواهـر و خیزران و عاج و آبنوس و کاغـذ و صندل و دیگر عطرها و دواهـا کـه آنهـا را وارد کرده و بـه جمیع دنیا صـادر می‌کنند و از انواع پارچه‌هـا و منسـوجات کتانی خـوب و همچنین مروارید صـادر و در آنجا خرید و فروش می‌شود.

همچنین «مقدسـی» در احسن‌التقاسـیم (تالیف ۳۷۵ هجری قمری) به رونق سـیراف اشـاره دارد و در این ارتباط می‌نویسد: «سیراف قصبه اردشیر بود و به هنگام آبادی آن را از بصره برتر می‌دانسـتند، زیرا سـاختمان‌هایش اسـتوار و بازارهایش پررونق و مردمـش ثروتمند و نامش بلندآواز بود و معبر چین و انبار فارس و خراسـان به شـمار می‌رفت.»

اما ظاهراً این بندر باشـکوه در سـال ۳۹۸ قمری در اثر زلزله و سـونامی آسـیب فراوانی دیده و از آن پس هیچ گاه به جایگاه سابق خود بازنگشت. اما سـیراف دیرین‌تر از آنی اسـت که اشـاره رفت و گواه این مطلب آثاری است

که در بازوی غربی دره لیر، به یادگار مانده است؛ آثاری چون گور دخمه‌ها، چاه‌های سـنگی و چاله‌های مستطیل‌شکلی که به دلیل پوشش سطح داخلی آنها با ساروج، پژوهشگران آنها را حوضچه‌های جمع‌آوری آب دانسته‌اند و اما یافته شـدن اسـتخوان نیز گروهی را به این باور رسانده که آنها را گور بنامند هرچند با وجود کشف استخوان‌ها، نظریه مربوط به حوضچه‌ها قوی‌تر به نظر می‌رسد. این چاله‌های کنده‌شده در سنگ به ترتیبی چشم‌نواز و تعداد بسیار زیاد آنها، جلوه‌ای خاص به این مکان بخشـیده اسـت که در نوع خود بی‌نظیر است. از آثار شگفت‌انگیزی که در کنار این حوضچه‌ها هر بیننده‌ای را مجذوب و متحیر می‌کند، چاه‌های سـنگی بسیار عمیقی است که در جای‌جای دامنه کوه کنده شده است.

آنچه این چاه‌ها را خاص‌تر جلوه می‌دهد، دقت قابل توجه و تامل‌برانگیزی اسـت که در کندن آنها صرف شـده، به شکلی که مقطع دایره‌ای‌شکل آن، از دهانه چاه تا به آنجا که چشم یاری می‌کند، به یک میزان رعایت شده است. علم به آنکه این چاه‌ها نه با دسـتگاه‌های پیشـرفته امروزی، که با ابزارهایی ابتدایی همانند تیشه و پتک کنده شده‌اند حیرت همگان را برمی‌انگیزد. شاید صرف سـاعت‌های متمادی، برای گشـت و گذار در میان این آثار تاریخی به جامانده از پیشـینیان ایران‌زمین لازم باشـد، تا بتوان از آنان دل کند چراکه این بندر کوچک همچنان در دامان خود آثار زیبای دیگری را جای داده است. زمانی که وارد محدوده شـهری سـیراف می‌شویم، به بقایای آثاری برخواهیم خورد که به مدد باستان‌شناسـان مدت‌هاسـت رخ نموده‌اند و در پیش چشم مشـتاقان تاریخ جلوه‌گری می‌کنند.

این آثار شـامل قبور با سـنگ قبر به خط کوفی، آثار شرق بندر سیراف و قلعه فعلی نصوری، گور منسـوب به سیبویه، مسجد امام حسن، خونه گوری و... هسـتند. در این میان قلعه نصوری که جدیدتر از سـایرین اسـت به امر شـیخ‌جبار نصوری حدود ۱۸۰ سـال پیش ساخته شده و معمار آن علی‌اصغر شـیرازی بوده اسـت. مصالح به کاررفته در این بنا، سنگ‌های بزرگ و ملاط آن گل و گچ اسـت. ورودی قلعه از سـمت جنوب و رو به خلیج فارس اسـت که دارای در بزرگ چوبی با گل میخ و کنده‌کاری اسـت. این بنا تحت مرمت بوده و نسبت به سایر آثار سیراف سالم‌تر مانده است.

موزه‌ای کوچک و با امکاناتی حداقلی در بندر سیراف ایجاد شده که برخی از آثـار را در آن به نمایش گذاشـته‌اند که دیدن آنهـا خالی از لطف نخواهد بود. اما از آثار تاریخی این بندر زیبا که بگذریم، لنج‌ها و قایق‌های پهلوگرفته در کنار اسـکله‌ها، هر چند به بزرگی و فراوانی کشـتی‌های دوران گذشـته و پررونق بندر سـیراف نیسـتند، اما همچنان آرایشی چشـم‌نواز و زیبا به بندر بخشـیده‌اند و نشستن روی نیمکت‌های رو به دریا و تماشای درخشش خلیج زیبای فارس در غروب آفتاب، خسـتگی تمام روز را از میهمانان این گنجینه تاریخی دور می‌سازد.

مراسم ازدواج دو دوستدار طبیعت بر فراز بام ایران

عشق کوهستانی

نرگس جودکی

اولین تصویری که از مراسـم غیرمرسـوم ازدواج در خاطر دارم عکسـی اسـت در مجله تصویر که دو جوان را نشان می‌داد فارغ‌التحصیل هنر که با لباس محلی پـای مقبره حافظ شـیرازی عهد همیاری و هم‌پیالگی بستند.

گذشـت. همه مراسم‌هایی که دعوت شدیم مثل هم بودند تا چند سال پیش که به یک راهنمای تور برخوردم که تصمیم گرفته بود در روز عروسـی هم شـغل مورد علاقه‌اش را تـرک نکند. اتوبوس حامل مهمانان پشت در آرایشگاه منتظر عروس خانم بود. عروس با لباس سفید از پله‌ها بالا رفت، در طول مسیر تهران- طالقان از زیبایی‌های تهران و شهرهای اطراف آن گفت و مهمانان آخر شب سرخوش از این تجربه تازه هلهله‌کنان و کف‌زنان به خانه بازگشتند.

گذشت. این بار باخبر شدیم حامد رزاقی و مهری امینی که مراسم خواستگاری‌شان در سبلان بوده در دماوند جشـن عروسـی را برقرار کردند. در بارگاه ۳ که تنها پنج ساعت تا قله فاصله دارد.

آخرین جشـن از این دسـت در همین تابستان گذشـته برگزار شـد. روز نوزدهم تیرمـاه. دو تن از دوسـتداران محیط زیسـت بر فراز بام ایران پیمان بستند و این شروع دوستی بیشترشان با طبیعت بود.

آنهـا به تازگی از آرارات بازگشـته‌اند و بنا دارند زندگی مشـترک را با فتح قله‌های هیمالیا و اورست ادامه دهند، با سپاس از ایزد یکتا و قدردانی از وفای آن گنبد نیلی، دماوند.

صعود به قله علم‌کوه شروع آشنایی بود. برگزاری مراسم ازدواج در دماوند یکی از رویاهای علی عظیمی بود که خیلی زود رنگ حقیقت گرفت.

بهار ۸۹، بهناز محرم‌زاده که تجربه صعود به هیچ قله‌ای را نداشـت تمرین‌ها را آغاز کرد. علی عظیمی می‌گوید: «ما پیش از آنکه یکدیگر را بشناسـیم هم یک اعتقاد مشـترک داشـتیم؛ احترام به طبیعت و رعایت قوانین آن. به نظر من طبیعت هم مثل خانه و جامعه قوانین خاص خودش را دارد که باید به آن احترام گذاشـت. اگر طبیعـت را تخریب نکنی با تو همراه می‌شود. ما تمرین را در ارتفاعات مختلف آغاز کردیم و همسـرم با اشـتیاقی که داشت توانست به سطحی برسد که بتواند دو ساعت و نیم تمام در قله دماوند تنفس کند بدون آنکه دچار مشکلی شود، در حالی که قبل از آن نمی‌توانسـت در ارتفاع بیش از دو هزار متر بماند.»

سـبلان و سهند دستگرمی عروس و داماد بودند برای فتح بلندترین قله کشور در روز و مراسم خاص.

عـروس حالا هم که روز ۱۹ تیرماه را با من مرور می‌کند شگفت‌زده می‌شـود از اینکه مراسم تمام و کمال انجام شد.

مهمانان همنوردان و آشـنایان کوه بودند. سفره عقد چیده شد. تور عروسی را بر سر گذاشت. عاقد هم داشـتند. خطبه را خواند و بله را گفتند در حالی که آسمان و زمین نیز نظاره‌گرشان بود. و طبیعت هم به پاس این احترام ساعتی مکث کرد تا تور عروس بر بال باد به پرواز درنیاید و دل عروس در سینه از اضطراب به تکاپو نیفتد و همه چیز آن‌گونه که شایسته است برگزار شود و زندگی همچنان بر مدار مدارا بگردد.

عظیمی طبیعت را آمـوزگار خود می‌داند: «من عشـق را در کوهسـتان دیدم و اکنـون ثمره‌اش را می‌بینـم. و پیام طبیعت احترام به طبیعت و رعایت قوانین آن است. تمام مشکلات ما انسان‌ها از فراموش کردن این پیام نشات می‌گیرد. من پیش از این بارها مسـیر جنوبی صعود به دماوند را تجربه کرده بودم (۱۷، ۱۸ و ۱۹ تیر) خداوند، کائنات و دماوند با عشق بی‌نظیرترین شرایط آب و هوایی را به ما هدیه کردند. در این مدت من که در ارتفاع سـه هزار کیلومتری سردرد می‌گرفتم نیروی دوچندانی پیدا کرده بودم. دوسـتانی که با ما همراه بودند و بارها به قله صعود کـرده بودند، می‌گفتند تا بـه حال دماوند را در این شـرایط جوی ندیده‌انـد. آن روز جهت بخار گوگرد در سمت شـرق بود، از دماوند خواستم من را یاری کند، وقتی به ارتفاع ۵۲۰۰ کیلومتری رسـیدیم باد گوگـرد تا غرب تغییر مسـیر داده بود. من در تمام طول مسیر می‌گفتم «دماوند متشکرم» و از ذره‌ذره خاکش تشـکر کردم و این چیزی بود که در تجسم خلاق واقعی می‌دیدم.

– چنـد مهمـان در ایـن عروسـی شـرکت داشتند؟

همنوردان عزیزی که مهمان این مراسـم بودند ۵۰، ۶۰ نفـری بودنـد که تعدادشـان در قله حدود ۳۵ نفری می‌شـد. مهمانانی که خبر را شـنیده و از شهرهای مختلف کشور آمده بودند. تیم کوهنوردی گنبد(زادگاهم) هم در این مراسم بود. بسیاری از این مهمانان را تا آن روز ندیده بودم.

– تجهیزات سفره عقد را چه کسی مهیا کرد؟

سبدهای کوچک حصیری سبکی را خریده بودم با مقداری فندوق و گردو که به عنوان خنجه عقد در کوله با خودمان برده بودیم. یک آینه و شمعدان‌های کوچک هم به قیمت ۱۰ هزار تومان خریدم که به نظرم بسیار زیبا بود. نبات و قرآن و حافظ و همه چیزهایی که یک سـفره عقد دارد را در این سفره داشتیم. نان سنگک و سـبزی تازه هم بود، و عسـل. یکی از کوهنوردان پیشکسـوت که در مراسم بود، می‌گفت در ۷۲ سال زندگی خود چنین مراسم فوق‌العاده‌ای ندیده است.

– لباس عروس چطور بود؟

یک کلاه سـفید عروس خریدم، برایش یک شال سفید دوختم و با تور سفید تزیین کردم. وقتی مراسم شروع شد روی سرم گذاشتم اما لباس کوهنوردی به تن داشتم و کفش کوه پوشیده بودم.

– عاقد هم داشتید؟

دو نفر داوطلب خطبه عقد بودند که یکی‌شـان را نمی‌شناختم اما در خبرها شنیده بود چنین مراسمی در قله برگزار می‌کنیم و او که کوهنورد بود و در صعود به قله حضور داشت، اعلام کرد در صورت لزوم می‌تواند خطبه عقد را بخواند.

– مهمانان چه می‌کردند؟

تعدادی بی‌اختیار اشـک می‌ریختند و می‌گفتند تاکنون چنین صحنه‌ای را شاهد نبوده‌اند.

– عکس‌العمل خانواده عروس و داماد یا فامیل و همکاران‌تان در مقابل انجام چنین مراسمی چه بود؛ مراسمی که خیلی از آنها امکان شرکت در آن را نداشتند؟

در محل کار که با شـخصیت من آشـنا بودند. از طرفی من متولد گنبد بودم. از کودکی در کنار پدری بودم که کشاورز بود و با طبیعت دوستی داشت. من عاشق کوهسـتان بودم و همیشه سه ماه تابستان را در دل طبیعـت می‌گذراندم به همین دلیل آنها هم چندان متعجب نشـدند. علی هم کـه کوهنورد بود و از کودکی اهل کوه و طبیعت. دوسـتانش گاهی به شـوخی به او می‌گفتند تو بالاخره همسرت را هم در کوه پیدا می‌کنی و همین طور هم شد و آغاز آشنایی ما در علم‌کوه بود. وقتی پس از صعود قله بازگشتیم، خانواده‌ها در پای کوه به استقبال‌مان آمدند و تا پاسی از شب همان جا جشن گرفتند. راستی ما روز دوم در بارگاه سوم مراسم حنابندان هم داشتیم.

– بعد از ازدواج باز هم به دماوند بازگشتید؟

سه هفته بعد از عروسی من راهنمای گروهی بودم برای صعود به دماوند.

– فکـر می‌کنید چنین حرکتـی چه تاثیری در زندگی‌تان داشت، یعنی اگر مراسمی مثل همه عروسی‌ها برگزار می‌شـد زندگی جور دیگری آغاز می‌شد؟

وقتی در طبیعت هستیم و ارتباط‌مان را برای مدتی بـا زندگی روزمره و درگیری‌های آن قطع می‌کنیم با طبیعت همگام می‌شـویم و این همگامی و اعتماد و احترام‌مان به طبیعت به ما آگاهی می‌دهد و طبیعت نیز به ما جواب می‌دهد. ما در طبیعت به رعایت حقوق و قانون هر مکان و زمان آگاه می‌شویم. من تجربیات زیبایـی از طبیعـت دارم و در دوره‌ای از زندگـی که دردهایی داشـتم به طبیعت پناه بـردم و با بدنم به سخن درآمدم و از خداوند و زمین تشکر کردم و جان به تنم بازگشت و ادامه دادم. پیش از کوه‌پیمایی هم با همین اعتقاد مسیر خانه تا اداره را با دوچرخه طی می‌کردم و سعی می‌کردم با شهر هم به عنوان بخشی از طبیعت ارتباط برقرار کنم. ساعاتی که در قله دماوند تجربه کردیم لحظات بی‌نظیری داشـت که مرور آن همواره به من انرژی می‌دهد.

همسو

ازدواج در بنای دوران صفوی

مرتضـی خورشـیدی (۲۶سـاله مهنـدس کامپیوتر) و پرنیان یارمحمدی (۲۵ساله) زوجی هسـتند که مراسـم ازدواج خود را در یک بنای تاریخی جشن گرفتند.

روز ۱۰ فروردین تعداد زیادی از دوسـتداران میراث فرهنگی و همچنین مسـوولان میراث در حمـام دوره صفوی قزوین گرد آمدند و مراسـم ازدواج دیگـری متفاوت از مراسـم‌های پرهزینه مرسوم شکل گرفت.

گرمابـه قجر سـاخته امیرگونه، خـان قاجار قزوینی و از سرداران شاه عباس دوم صفوی است. این اثر تاریخی در سال ۷۹ توسط میراث فرهنگی خریداری شـد و در سـال‌های ۸۱ تا ۸۴ توسط شـهرداری قزوین مرمت و بازسـازی شده است. در ایـن مکان فضایی هم به موزه مردم‌شناسـی اختصاص یافته که نشانگر فرهنگ و تاریخ مردم این دیار است. پیشـنهاد اولیه برگزاری عروسی این زوج از طرف یکی از دوستان مطرح شد. زوج جوان سـری به بنای صفوی زدند و بر انجام این تصمیم مصمم شدند.

پرنیـان یارمحمـدی در آن زمـان دلیل این اقدام‌شـان را این گونه بیان کـرده بود: «ازدواج بـا این فکر که بتوان گامـی در پیوند با فرهنگ برداشـت، ذهـن ما را تا جایی به خود مشـغول کرد که تصمیم گرفتیم قبل از آنکه کنار سـفره عقد بنشینیم، به یک بنای تاریخی پای بگذاریم و دقایقی را در زمانی سـپری کنیم که مردمش به گونه‌ای دیگر زندگی می‌کردند و رسم و رسوم خاصی داشتند.»

پرنیان یارمحمدی می‌گوید: «وقتی به حمام قجری پا گذاشتم با یک بنای باشکوه مواجه شدم. با اینکه چند سال قبل آنجا را دیده بودم اما این دیدار دوباره باعث شد تصمیم بگیریم در این روز کـه روز خاص زندگی‌ام بود این حرکت فرهنگی را انجام دهیم. زیبایی محل موزه مرا به این فکر انداخت که به گونه‌ای متفاوت مراسـم ازدواج را برگزار کنیم، زیرا من همیشـه دنبال این هستم که حرکتی نو داشته باشم چراکه از مسائلی که به صورت تکراری و عادی باشد، رویگردان هستم.»

عروس و داماد در میان شادی مهمانان مقابل موزه مردم‌شناسـی حمام قجر از ماشـین پیاده شدند. مسوولان موزه که از قبل از حضور این زوج و حرکت فرهنگی‌شان آگاه بوده و مراسم ویژه‌ای را تدارک دیده بودند، از این بازدید استقبال کردند. موسیقی سنتی شاد در فضای باستانی و فرهنگی پخش می‌شد. زوج جوان از تمام بخش‌ها بازدید کردند. به کاروان سعدالسلطنه هم رسیدند. از آنجا به پشت‌بام حمام هدایت شدند که در آنجا سفره زیبایی از هفت‌سین چیده بودند. حاجی‌فیروزی هم با اسـپند به انتظار ایسـتاده بود که با ورود عروس و داماد خواندن اشعار محلی را شروع کرد.

عروس می‌گوید: «خوشـحال هسـتم که این اعتمـاد به نفس را داشـتم که بتوانـم این اقدام فرهنگـی را انجام دهم. من همیشـه از اینکه در شـهر قزوین بناهای تاریخی زیـادی وجود دارد که ناشناخته مانده است و اطلاع‌رسانی خوبی در مورد آنها نشـده است، ناراحت بودم و امیدوارم با این حرکت که از طرف من و همسرم انجام شد، مردم با ایـن مکان و دیگـر مکان‌های فرهنگی بیشتر آشنا شوند.»

او معتقد اسـت اگر مردم شهر با این مکان‌ها آشـنا شوند، بدون شک مسافران نیز از این ابنیه تاریخی بازدید خواهند کرد و با فرهنگ کشور در دوره‌های مختلف بیشتر آشنا خواهند شد. مرتضی نیز با همسرش هم‌عقیده است: «این آگاهی باعث می‌شـود مردم به سنت پیشینیان بیشتر احترام بگذارند و در حفظ فرهنگ و تمدن کشـور خود کوشـا باشـند.» با وجود موافقت همسـرش و تشویق و همراهی خانواده‌ها اما از این تجربه تازه کمی نگران بود.

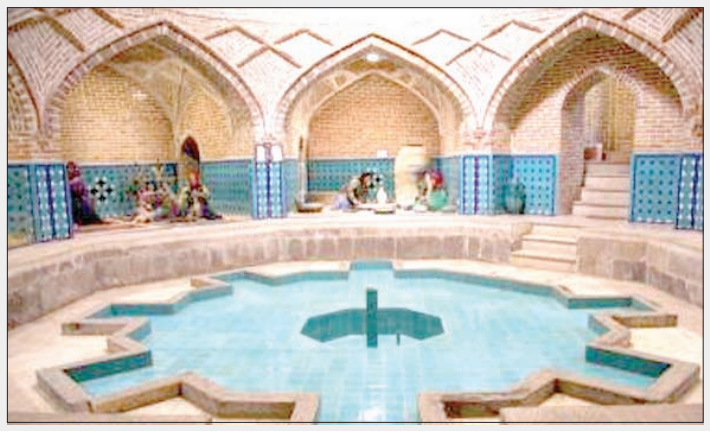

سودوکو شماره ۷۴

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعـداد گفته می‌شـود که به عنـوان یک سـرگرمی رایج در نشـریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سـطر و سـتون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربـع ۳×۳ اعداد یـک تا ۹ باید نوشـته شـود و در نتیجـه هیچ عـددی نباید تکرار شود.

			5				1	
9		6			4			
				9	8		4	
	9	1		6				4
		3	8		1	2		
2				5		1	6	
	2		3	8				
			4			7		2
	4				6			

حل سودوکو شماره ۷۳

1	8	3	2	5	6	7	9	4
7	4	6	3	8	9	2	5	1
2	9	5	4	7	1	8	3	6
8	7	9	6	2	5	4	1	3
6	5	1	7	3	4	9	8	2
4	3	2	9	1	8	5	6	7
9	2	4	8	6	3	1	7	5
3	1	7	5	9	2	6	4	8
5	6	8	1	4	7	3	2	9

جدول شماره ۱۰۶۶

افقی

۱- خاندان سلطنتی قبل از ساسانیان- پیر و سالخورده ۲- نژاد، دودمان- الگو، نمونه- ثروتمند ۳- فیلمی ساخته مجید مجیدی- پایه‌گذار آنالیز- قطار زیرزمینی ۴- شـهر و بندری در کنار دریای سـیاه- زبان رایج در هند و پاکسـتان- سـوره سـی‌ام قرآن ۵- نـت منفی- اتاق یا خانه آذری- عمران و نوسازی ۶- شهر باستانی در اروپا- کنج، گوشه- چوپان ۷- هنجار- پسر نریمان پدر زال- عمارت ۸- سـامانه- دوستی خالص ۹- آب در زبان کودکان کوچک- تاب- ماه میلادی ۱۰- رمانی نوشته فدریکو گارسیا لـورکا- سـفره‌رنگین‌کن- خانـه شـعری ۱۱- کشـوری در قاره آسـیا- پهناورترین قاره- شـب روسـتایی ۱۲- مـارک نوعی خـودرو- خالق ایلیاد- باز را خنثی می‌کند ۱۳- آینده داشـتن- رده، قسمت- آدرس ترسـیمی ۱۴- نغمـه، آواز- جنـس نوعی کلاه- نوعـی بیمـاری تنفسـی ۱۵- هزینه اسـتفاده از خدمات یک موسسه- بالیدنی‌ها، مباهات.

عمودی

۱- از خودروهـای امـدادی- شـریک ۲- از ورزش‌های آبـی- لباس‌صاف‌کـن- دینداری ۳- نـام انوشـیروان عـادل- پرسـتار- بارکد ۴- روستا، ده- از ایالت‌های امریکا- خورشید ۵- نوع آجر شومینه- انگشت اشاره- ویتامینی در روغن‌هـا ۶- بله آلمانی- تزیین‌شـده- ماه قیصری ۷- دریغ- همزاد، همراه- نظم و ترتیب ۸- هـر چیز کـه مو را بریزاند- دریا- نشـانه مفعولـی- کرگدن ۹- مـلازم- دیکته- آماج ۱۰- نزاکت- حرکت بسـیار تند و سـریع- از الفبـای زبان آلمانـی ۱۱- پروردگار- شـعر بلغارسـتان- پرتابـه ورزشـی ۱۲- بهتریـن اختیار- لحظه به لحظه، پیاپی- بیخ سوسـن ۱۳- نقاشـی روی شیشـه- طاقت و تحمل- دایـره‌وار ۱۴- گیاه رنگرزی- زخم- کار نابجا ۱۵- پدر صنعت سـینما- تمام دارایی.

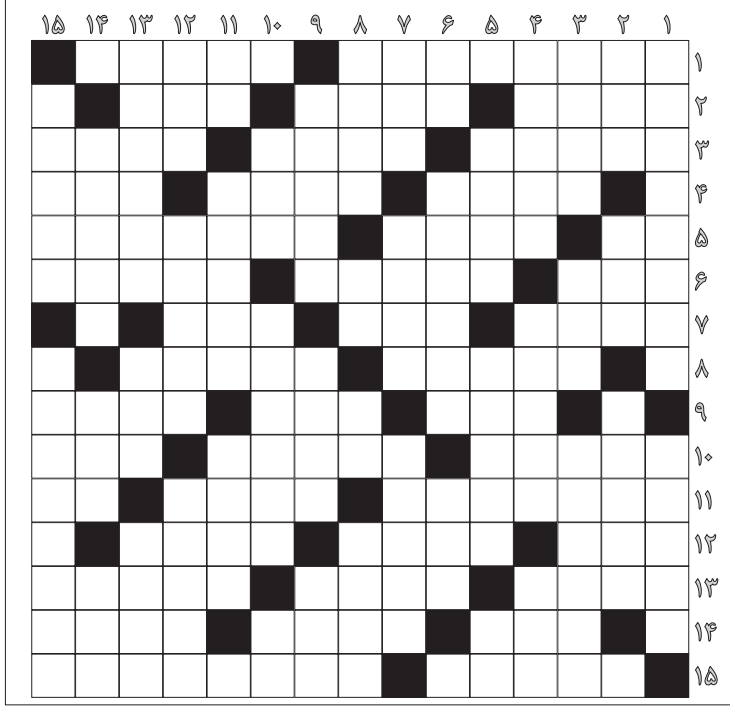
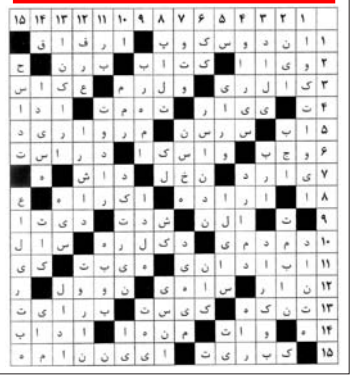
حل جدول شماره ۱۰۶۵